

هرمنوتیک انتقادی؛ امکان‌سنجی حصول توافق بر روی مفاهیم و ارزش‌های متعارض

محسن رضائی جعفری*

علی‌علی حسینی** علی‌رضا آقا حسینی*** محمدرضا دهشیری****

چکیده

وجهی از جهانی‌شدن، هژمون شدن برخی از ارزش‌هایی است که غرب و به‌خصوص ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم درصدد گسترش آنها بوده است. این رویکرد از جهانی‌شدن به دنبال ایجاد نظامی مبتنی بر سلسله ارزش‌های لیبرالیستی است و نظم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منطبق با تفاسیر غربی ترویج داده می‌شود. به همین دلیل به نظر می‌رسد چالش تفاسیر متعارض در باب ارزش‌های جهانی، یکی از مهم‌ترین چالش‌های عصر کنونی باشد. سوال اصلی مقاله این است که چگونه می‌توان راه‌حلی نظری برای عبور از چالش تفاسیر متعارض از مفاهیم و ارزش‌های جهانی یافت؟ بر این اساس در مقاله حاضر ابتدا تلاش می‌شود تا چالش‌های ارزش‌هایی که موسوم به جهانی‌اند را دریابیم، سپس نشان خواهیم داد که به فرض وجود ارزش‌های جهانی، ضمانت اجرایی نیز برای اجرای آنها وجود ندارد. راه‌حل این مقاله، طرح یک مبنای معرفتی برای مقابله با تفاسیر متعارض و توافق بر روی مفاهیم و ارزش‌های جهانی بر مبنای هرمنوتیک انتقادی (رهایی‌بخش) است. فرضیه این نوشتار این است که با اتخاذ یک روش هرمنوتیکی بر مبنای کنش‌های ارتباطی مداوم، بازاندیشی‌ها و ادراکات بین‌الذهانی؛ تفاهم‌ها و توافقی‌ها صورت‌بندی می‌شوند و این رویکرد می‌تواند منافع سایر دیدگاه‌ها از جمله ایران و غرب را به‌طور متقابل و هرچند نسبی تأمین کند و آن‌ها را از جریان میراث بی‌پایان تاریخ به سوی تفاهم و رهایی‌بخشی رهنمون کند. **کلیدواژه‌ها:** هرمنوتیک انتقادی، امپریالیسم، جهانی‌شدن، حقوق بشر، عقلانیت ارتباطی.

*دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان. mohsenrezaei66@yahoo.com

**استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان. (نویسنده مسئول) a.alihosseini@ase.ui.ac.ir

***دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان. a.aghahosseini@ase.ui.ac.ir

****دانشیار علوم سیاسی دانشکده روابط بین‌الملل. mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۷/۱۵

۱. مقدمه

یان الیاسون (Jan Eliasson)، معاون دبیر کل سابق سازمان ملل، در سخنرانی اش در ژنو در ۱۸ نوامبر ۲۰۱۶ با عنوان یافتن راه‌حل‌های جهانی، مطالبی را عنوان کردند که می‌تواند چشم‌اندازی از وضعیت تفاسیر متعارض از کلیدواژه‌های اصلی صلح جهانی را به نمایش گذارد.

الیاسون تلاش می‌کند تا نگاهی منصفانه به گذشته و آینده جهان در ارتباط با یافتن «راه‌حل‌های جهانی» با استفاده از همکاری‌های بین‌المللی ارائه دهد. او به طور صریح اشاره می‌کند که جهان امروز زیبا نیست و جنگ، پناهندگان و آوارگان و مهاجران، بلایای طبیعی، شکاف بین ثروتمندان و فقرا و شکست دولت‌ها در مواجهه با این مشکلات مشخصه‌های اصلی جهان امروز ما است. در جهان امروز مرز بین ملی و بین-المللی مبهم شده و هر مسئله ملی می‌تواند به سادگی ابعاد بین‌المللی بیابد. معاون دبیر کل سازمان ملل در ادامه سخنانش نتیجه می‌گیرد که دولت‌ها بدون همکاری‌های بین‌المللی ناتوان از ایجاد ثبات و رفاه هستند. بنابراین، نیاز به ایجاد فضا برای گفتگوی سازنده بین کشورهای عضو سازمان ملل به طوری که راه‌حل‌های بین‌المللی را برای مسائل پیدا کنند، ضروری است. بنابراین، یکی از چالش‌هایی که ما امروز با آن مواجه ایم، آزمون سخت چند جانبه‌گرایی در حل مسائل است. الیاسون در ادامه سخنانش عنوان می‌کند که سازمان ملل، هم بازتابی از جهان چنان که هست، می‌باشد و هم نشانی از این که جهان چه باید باشد. کار ما این است که این شکاف را کم کنیم. سه ضلع اصلی این کار در این سه مقوله است: صلح و امنیت، توسعه و حقوق بشر.

وی با اهمیتی که حقوق بشر و حاکمیت قانون برایش دارد اشاره می‌کند: چشم‌انداز جهانی ممکن است تغییر کند، اما ارزش‌هایی که زیر بنای کار ما بر اساس آنها در سال ۱۹۴۵ شکل گرفت تغییر نمی‌کند. این اهداف و اصول در منشور ملل متحد و در اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام شده‌اند.

مدعای این نوشتار این است که بخش مهمی از چالش‌های ایران و غرب به خصوص آمریکا حاصل این تفاوت در تفاسیر است. سؤال اصلی این است که چگونه می‌توان راه‌حلی نظری برای عبور از چالش تفاسیر متعارض از مفاهیم و ارزش‌های جهانی یافت؟ این مقاله تلاش می‌کند تا راه‌حلی معرفت‌شناختی برای معضل یاد شده ارائه نماید. راه‌حلی که این مقاله ارائه می‌دهد طرح یک مبنای معرفتی برای مقابله با تفاسیر متعارض و توافق بر روی مفاهیم و ارزش‌های جهانی بر مبنای هرمنوتیک

انتقادی (رهایی‌بخش) است. فرضیه این نوشتار این است که با اتخاذ یک روش هرمنوتیکی بر مبنای کنش‌های ارتباطی مداوم، بازاندیشی‌ها و ادراکات بین‌الذهانی؛ تفاهم‌ها و توافق‌ها صورت‌بندی می‌شوند و این رویکرد می‌تواند منافع سایر دیدگاه‌ها از جمله ایران و غرب را به طور متقابل و هرچند نسبی تأمین کند و آن‌ها را از جریان میراث بی‌پایان تاریخ به سوی تفاهم و رهایی‌بخشی رهنمون کند.

برای رسیدن به مطلوب این مقاله، در ابتدا بیان خواهد شد که چگونه تلاش برای مسلط کردن ارزش‌های خاص سرمایه‌داری لیبرال، به تعارضات عمده تبدیل شده است و سپس مهمترین چالش‌های توافق بر سر تفاسیر متعارض در باب ارزش‌های جهانی را برمی‌شماریم. سپس هرمنوتیک انتقادی را به عنوان مبنای معرفتی برای پیدا کردن راه حلی در رفع تعارض ارزش‌ها معرفی می‌نماییم و امکانات نظری و عملی آن را می‌سنجیم.

۲. چارچوب نظری: رویکرد هرمنوتیک به ارزش‌های جهانی

در هرمنوتیک سیاسی ما با مبانی تفسیری مباحث و موضوعاتی روبرو هستیم که محل آن در حوزه‌های علوم مربوط به روابط سیاسی، روابط و حقوق بین‌الملل، جامعه‌شناسی سیاسی و یا حتی تاریخ فلسفه سیاسی می‌باشد. هرمنوتیک سیاسی در واقع بازگوکننده این حقیقت است که انسان چگونه به تأسیس امکانات مختلف در عالم سیاسی می‌پردازد. اهمیت بیان و نقد هرمنوتیکی یک موضوع مربوط به ساحت سیاسی-اجتماعی انسان در این است که آن، تکوین و رشد و نمو بنیادهای سیاسی انسان را بازگو می‌کند و گسترش می‌دهد. با این مقدمه باید گفت که هرمنوتیک سیاسی به پدیدارشناسی قدرت سیاسی بسیار نزدیک است. (دیباج، ۱۳۷۶: ۱-۲)

زبان هرمنوتیک سیاسی نسبت به شرایط و محیط و زمان خویش بسیار حساس است به نحوی که گاهی با وجود ادامه همان منطق‌های قبلی معنی کاملاً تغییر می‌یابد و منطق قدیم جای خود را به منطق نوین می‌دهد. در هر تفسیر سیاسی یک موضوع و حادثه همیشه به دنبال زبان خاص خویش است. اما نباید از نظر دور داشت که در هر موضوع یا حادثه‌ای، زبان تفسیر، یک زبان منقطع از رویدادهای به لحاظ تاریخی قبلی و بعدی نیست. در تفاسیر گوناگون مسلماً یک تفسیر ممکن است بر تفسیر دیگری برتری و یا بر آن احاطه داشته باشد، اما این بدان معنا نیست که حقیقت در هرمنوتیک سیاسی نقطه بی‌اراده‌ای باشد که به هر سو کشیده شود. از

سوی دیگر، حقیقت هرمنوتیکی به مطابقت امر تفسیر شده و تفسیر محدود نیست. در تفسیر از یک امر سیاسی، حقیقت همواره بستگی تام به متن یا مرجعی دارد که ما از آن تفسیر می‌کنیم. بر همین اساس می‌بینیم حقیقت، اعتباری اپیستمولوژیک یا منطق-شناسانه ندارد خود را در توافق با عملکرد عملی و در حیات سیاسی فردی و اجتماعی می‌نمایاند. آنچه در تفسیر سیاسی تطبیق با واقعیت دانسته می‌شود غالباً ناشی از معیار بودن ذاتی آن چیزی است که در کنش و واکنش سیاسی مورد گفتگوست. این مرجع مورد گفتگو مأوای همه منازعات و کشمکش‌ها و برخوردها و مصالحه‌ها و آشتی‌هاست. پس تنها در صورتی می‌توانیم یک پدیده سیاسی-اجتماعی، از جمله پدیده‌های مربوط به ارتباط جمعی را (بنا به نظر هابرماس و گادامر) (Habermas, 1970: 76-360 & Gadamer, 1990: 33-345) ملاک صحت و سقم یک کنش و رفتار سیاسی بدانیم که از پیش آن را، چونان مرجع مورد تفسیر اعتبار کرده باشیم. تنها بدین منوال است که حقیقت در قاموس هرمنوتیک سیاسی چنان برخوردار از ضبط و ربط اجزای خویش می‌گردد که می‌تواند به نحوی همه علوم دیگر را به عنوان مقدمات تفسیری در برگیرد. سخن از امکان تفسیر سیاسی، سخن از یک امر اختیاری و انتخابی انسان نیست. بیش از هر چیز فرهنگ سیاسی، به معنی مورد نظر دیلتای، گریبان‌گیر انسان است. (دیلتای، ۱۹۹۱) تأکید علمای سیاسی این است که آراء و نظرات سیاسی، به هیچ وجه فرهنگ سیاسی موجود را از بین نمی‌برد. برای روشن ساختن این احاطه و سیطره فرهنگی می‌باید نسبت و رابطه هرمنوتیک و فرهنگ و ادبیات سیاسی را شناخت؛ و دانست این رابطه چگونه به وجود آمده است. (دیباچ، ۱۳۷۶: ۱۳)

قوانین نوشته و نانوشته در هرمنوتیک سیاسی با هم یکی هستند؛ از یکدیگر ناشی می‌شوند و در یکدیگر تأثیر می‌گذارند و به یکدیگر ارتقای وجودی می‌دهند. مراد از قوانین نانوشته همان است که براساس ارزش‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن بنیاد گردیده است. این عالم ناگشوده و پر معنی ارزش‌های حاکم، متن تفسیر بشری در یک اجتماع بوده و به وجهی حکایت‌گر معمای اسطوره‌های تاریخی و رازهای قومی است. قوانین زمانی می‌تواند ثبات ایجاد نماید که بر اساس همین ارزش‌ها بنیاد یافته باشد. در مراحل مختلف ایجاد و تکوین یک قانون، غلبه ارزش‌های حاکم بر جامعه بر نحوه ادراک و تفسیر از قانون مشهود است.

هرمنوتیک، تفسیر، تأویل و برداشت کردن است و سیاست، به نظام جهانی نظر دارد و ناظر بر واقعیت‌ها و توزیع قدرت در سطح جهان است. در این نظام جهانی، هر ایدئولوژی مدعی است که سیاست آن همیشه در جهت پدید آوردن کامل‌ترین، انسانی‌ترین و اخلاقی‌ترین الگوی مدیریت جهان در حرکت است و غایتش، رساندن بشر به سرمنزل انسانیت و اخلاق است. از این‌روست که معمولاً ایدئولوژی‌ها تمامیت‌خواه هستند؛ زیرا خود را دارای طبیعتی می‌دانند که مطلق و جهان‌گیر و دارای گستره جهانی است. (آشوری، ۱۳۷۱: ۴۹-۴۸).

دو رویکرد اصلی در رهیافت هرمنوتیک وجود دارد:

هرمنوتیک روشی (Methodological Hermeneutics): نظریه پردازان هرمنوتیک روشی معتقدند که هرمنوتیک ابزاری است برای اندیشمندان، نحله‌ها و مذاهب مختلف، برای نیل به نیت مؤلف و یا پدیدآورنده متن. (Pennenberg, 1967: 129) بر این اساس هدف اصلی هرمنوتیک کشف معنای مورد نظر مؤلف از طریق شناخت قواعد زبانی و نیز همدلی روان‌شناختی با صاحب اثر است.

هرمنوتیک فلسفی (Philosophical Hermeneutics): نسیت فهم و عدم امکان دستیابی به فهم عینی و تکثر معنای متن را می‌توان از مهم‌ترین آموزه‌های هرمنوتیک فلسفی دانست. هرمنوتیک، در این معنا، دیگر روشی برای رسیدن به فهم نیست. زیرا اساساً فهم چیزی نیست که با روش بتوان به آن دست یافت. فهم، دیگر، عمل ذهنی انسان در برابر عین، تصور نمی‌شود بلکه فهم، عبارت است از نحوه هستی خود انسان. (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۸۰).

اما آنچه در اینجا مدنظر است روایت هابرماس از هرمنوتیک است که از آن تحت عنوان هرمنوتیک رهایی‌بخش یاد می‌شود. هابرماس با آگاهی از این مهم که در عصر جهانی ناگزیر از تداوم عمل معطوف به موفقیت یا همان عمل ابزاری و استراتژیک است، از توسعه عمل ارتباطی سخن به میان می‌آورد، یعنی عملی که عاملان آنها نه از طریق محاسبات خودمحوارانه فایده‌گرایانه موفقیت، بلکه از طریق تفاهم حاصل شده باشد. هابرماس با رویکرد واقعیت‌بودگی و هنجار‌بودگی، اشاره می‌کند که احتمال دارد در عصر جهانی که امروز و آینده با آن مواجه خواهیم شد امکان درک متقابل به حداقل برسد. با این همه اما «هر چند اجماع ارزشی فراگیر در باب هنجارهای اخلاقی از بین رفته است، ما همچنان درباره داورها و عقاید اخلاقی عقلایی، می‌توانیم به بحث بپردازیم» (فزلسغلی، ۱۳۹۰: ۸۹).

۳. تعارضات حاصل از ارزش‌های جهانی شده

جهان طی چند دهه گذشته بر نظمی آمریکایی استوار بوده و ما باید بخش مهمی از رویدادهای بین‌المللی را با در نظر گرفتن این موضوع کلیدی تحلیل کنیم. هابدن شناخت سرچشمه‌ها، ابعاد و مؤلفه‌های نظم کنونی را مهم‌ترین اصل در شناخت جهان کنونی و آینده روابط بین‌الملل می‌داند. آمریکا از فردای جنگ جهانی به نظمی لیبرال مبتنی بر هژمونی شکل داده است (هابدن، ۱۳۷۹: ۲۰۸) که شناخت آن می‌تواند ما را در تحلیل مسائل بین‌المللی امروز و تحلیل روندهای آتی یاری رساند.

در عرصه بین‌المللی نظم از طریق سه راهکار «توازن» (Balance)، «رهبری» (Command) و «رضایت» (Consent) ایجاد می‌شود. نظم ایجادشده توسط آمریکا به گونه‌ای است که برای درک آن باید به خوبی منطق سلسله‌مراتب را درک نمود. تفاوت سلسله‌مراتب و آنارشی در وجود سلطه و انقیاد است. در شرایط آنارشی هیچ‌گونه سلسله‌مراتبی و در نتیجه نظمی وجود ندارد، اما در شرایط وجود سلسله‌مراتب، نظم برآمده از سلطه کشور قدرتمند و پیروی سایرین از آن است. البته در شرایط وجود سلسله‌مراتب باز می‌توان تقسیم‌بندی‌هایی نمود. بسته به این که کشور هژمون تا چه میزان بر دیگران در چارچوب سلسله‌مراتب سلطه دارد، می‌توان از نظم مبتنی بر لیبرالیسم (سلطه کمتر) یا نظم مبتنی بر امپراتوری (سلطه بیشتر) بحث نمود (MacMillan, 1995: 12-13).

آمریکا از سال ۱۹۴۵ تا پایان جنگ سرد بنا به شرایط آن زمان به دنبال نظم مبتنی بر سلسله ارزش‌های لیبرالیستی بود، اما با تغییر شرایط بین‌المللی اکنون با ابهام در این زمینه مواجه است. دولت بوش تلاش نمود که نظم بین‌الملل را به سوی نظمی امپراتوری تغییر دهد، اما اوپاما درصدد بود شرایط را به حالت اول بازگرداند. به‌رغم این تغییر و تحولات در سیاست خارجی آمریکا و با روی کار آمدن دونالد ترامپ، هنوز مشخص نیست که واقعاً آمریکایی‌ها در نهایت کدام یک از این گزینه‌ها را انتخاب خواهند نمود و در نهایت نظم مبتنی بر برتری آمریکا چه سرنوشتی خواهد داشت.

سازمان تجارت جهانی به تجارت، نظم بخشیده است و از این طریق به برخی از ارزش‌ها اعتباری جهانی بخشیده است. استفاده از زور، به طور کلی به جز در مورد دفاع از خود یا مداخلاتی که از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد مجاز شمرده شود، ممنوع شده است. نخستین جنگ خلیج فارس اولین بار بود که به عنوان اقدامی

ضروری برای اجرای حقوق بین‌الملل و جلوگیری از هرج و مرج در واقع جنگی برای حفظ نظم جهانی به وجود آمد. دفاع از هنجارهای بین‌المللی در واقع نظم جهانی، یک مؤلفه مهم در رخداد این جنگ بود. این موارد در اثبات این مدعاست که امروزه تقابل‌های بزرگ حاصل تقابل در ارزش‌هاست. این امر برای کشورهایی که قدرت کمتری دارند هزینه‌های بیشتری به همراه دارد.

۴. چالش‌های توافق بر سر تفاسیر متعارض در باب ارزش‌های جهانی

در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ یک پیمان بین‌المللی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به امضای کشورهای عضو رسید که از آن تحت عنوان «اعلامیه جهانی حقوق بشر» یاد می‌شود. امروز نزدیک به ۷۰ سال از آن روز می‌گذرد. در این سال‌ها گرچه جنگ جهانی دیگری تجربه نشده اما سایه جنگ هیچ‌گاه از سر بشریت از بین نرفته است. جنگ، پناهندگی، آوارگی و مهاجرت، شکاف بین ثروتمندان و فقرا و در نهایت شکست دولت‌ها در مواجهه با این مشکلات مشخصه‌های اصلی جهان امروز ما است. پرسش ما در این میان ساده و اولیه است: در شرایط امروز، آینده ارزش‌های جهانی چگونه است و چگونه می‌توان چالش‌های حاصل از این تعارضات را به حداقل رساند. این پرسش در این نوشتار با تمرکز بر روابط ایران با غرب به خصوص امریکا بررسی شده است. در جستجوی راه حل برای چالش تفاسیر متفاوت از ارزش‌های جهانی باید چند نکته را در نظر داشته باشیم که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

۴-۱. معضل تفاسیر متفاوت از ارزش‌های بنیادین

کانت به عنوان یکی از فیلسوفان بسیار مؤثر بر مقوله حقوق بشر معتقد است قانون اخلاقی نیازمند مبنایی قاطع و نه احتمالی و متغیر است. مبنای قانون اخلاقی باید مقدم بر تمام مقاصد و اهداف باشد. (Bamford, 1992:76) در حالی که در جهان پسامدرن به نظر می‌رسد ارزش‌ها منطبق بر زمان و مکان هستند؛ طرفداران حقوق بشر در تلاشند تا آن را به عنوان یک ارزش بنیادین پایدار معرفی نمایند. پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا این نوع از ارزش‌های بنیادین مثل مقوله حقوق بشر که در اعلامیه حقوق بشر انعکاس یافته در شرایط مختلف تفسیر یکسان دارد؟ این تفاسیر متفاوت تا چه اندازه ماهیت این مفاهیم را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ رویکردهای مختلف فلسفی از چرخش زبانی ویتگنشتاینی تا پست‌مدرن‌ها حکایت از آن دارند که ارزش‌ها در زمان‌ها

و مکان‌های متفاوت تغییر معانی می‌یابند. جان رالز معتقد است هر شخصی مصون از تعرض است و این مصونیت مبتنی بر عدالت است و حتی رفاه کل جامعه نمی‌تواند بر آن چیره شود (Rawls, 1972:3). در حالی که به نظر برخی اندیشمندان اسلامی سعادت کل جامعه هدف دین و سیاست است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد منابع مختلف اعتقادی مراجع متفاوت اخلاقی پدید می‌آورند. مفاهیم ارزشی همچون حقوق بشر گرچه ظاهراً در تمامی اعصار معتبرند اما تفسیر آن مفاهیم در دوران‌های مختلف عملاً به اختلاف تفسیر و در نهایت تغییر معانی آنها منجر می‌شود.

۴-۲. ارزش‌های جهانی: غربی یا جهانشمول؟

یکی از چالش‌های عمده‌ای که ارزش‌های جهانی همچون حقوق بشر با آن مواجه است تفاسیری است که از بنیادهای معرفتی این مفهوم وجود دارد. در این رابطه مهمترین پرسش این است که آیا مثلاً حقوق بشر یک مفهوم جهانشمول است و قدر مشترک همه نظام‌های اخلاقی و اعتقادی است یا مفهومی غربی برآمده از تجربیات اروپا و آمریکای مدرن است؟

مثالی می‌آوریم: کانت اخلاق را ناشی از آزادی می‌داند و آزادی را زمینه ساز اخلاق می‌داند (Wood, 2008:124-127) همچنین جان رالز معتقد است جامعه نیازمند اصولی است که بر اساس آنها منافع ناشی از همکاری توزیع شود. بنابراین حقوق بشر نیز بر همین اساس باید تدوین شود چرا که شیوه تعیین حقوق و تکالیف در نهادهای اساسی جامعه با استفاده از اصول یادشده تدوین می‌شوند. در حالی که در اسلام دین به وسیله فقه، حدود آزادی، اختیار، حقوق و تکالیف مؤمن را مشخص می‌کند. بدین ترتیب آیا حقوق بشر مبتنی بر نظریات کانت می‌تواند برای مسلمانان معتبر باشد؟ به نظر می‌رسد ارزش‌هایی همچون مفهوم حقوق بشر که در سال ۱۹۴۵ سازمان ملل را تشکیل دادند برآمده از تجربیات منحصر به فرد فلسفی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اروپا و آمریکا به خصوص در قرن ۲۰ هستند. بدین ترتیب آیا حقوق بشر مبتنی بر نظریات کانت می‌تواند برای مسلمانان معتبر باشد؟

در مثالی دیگر، دوباره به جمله رالز اشاره می‌گردد که معتقد است هر شخصی مصون از تعرض است و این مصونیت مبتنی بر عدالت است و «حتی رفاه کل جامعه» نمی‌تواند بر آن چیره شود (Rawls, 1972:4). در حالی که به نظر اندیشمندان اسلامی

"سعادت کل جامعه" هدف دین و سیاست است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد منابع مختلف اعتقادی، مراجع متفاوت اخلاقی پدید می‌آورند (شفیعی، ۱۳۹۳).

وقایعی چون ظهور داعش به سادگی نشان می‌دهد که این ارزش‌ها اولاً جهانشمول نیستند و ثانیاً به سادگی می‌توانند نادیده گرفته شوند. برای جهانشمول کردن واقعی آنها باید تغییرات فراوان در آن به وجود آورد. در ثانی تجربه نشان داده هر دولتی به سادگی می‌تواند برای خود ارزش‌های جدیدی تألیف کند. این اتفاق با انقلاب‌ها به شکلی دیگر می‌افتد. امروزه حتی انتخابات آزاد نیز جابه‌جایی‌های فراوان در ارزش‌های یک کشور (مثل آمریکا) پدید می‌آورند. به راستی صحبت از ارزش‌های جهانی در چنین شرایطی تا چه اندازه معتبر است؟

مفاهیم ارزشی همچون حقوق بشر گرچه ظاهراً در تمامی اعصار معتبرند اما تفسیر آن مفاهیم در دوران‌های مختلف عملاً به اختلاف تفسیر و در نهایت تغییر معانی آنها منجر می‌شود. به نظر می‌رسد ارزش‌هایی همچون مفهوم حقوق بشر در بسیاری از موارد برآمده از تجربیات منحصر به فرد فلسفی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اروپا و آمریکا به خصوص در قرن بیستم هستند. این ارزش‌ها جهانشمول نیستند و برای جهانشمول کردن حقیقی آنها باید تغییرات فراوان در آن به وجود آورد.

فرآیندهای جهانی شدن با «محلی» کردن مفاهیم، آنها را به شکل وسیعی نسبی می‌کنند. پسامدرن‌ها معتقدند ارزش‌ها منطبق بر زمان و مکان هستند (مزروعی و غریبی مفرد، ۱۳۹۳). پرسش اینجاست که در چنین شرایطی این تفاسیر متفاوت تا چه اندازه ماهیت مفهوم حقوق بشر را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ رویکردهای مختلف فلسفی قرن بیستم حکایت از آن دارند که ارزش‌ها در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت تغییر معانی می‌یابند و این به لحاظ معرفت‌شناختی ضربه بزرگی به ارزش‌های جهانی است.

۵. راه‌حل‌های هرمنوتیک انتقادی برای رفع تعارضات ارزشی در روابط بین‌الملل

بر مبنای نگرش هرمنوتیک فلسفی، جهانی شدن، بستری است که در آن سایر بازیگران عرصه جهانی می‌توانند مبتنی بر تصورات، سنت‌ها، باورها، شرایط فرهنگی و ریشه‌های تاریخی خود به تفسیرها و قرائت‌های جدید از مفاهیم مربوط به عصر جهانی شدن پردازند و آن را به سایر جهانیان عرضه کنند. در مقابل، جهانی‌سازی تا حدودی با نگرش هرمنوتیک روشی قابل تحلیل است. با توجه به این که بسیاری از نظریه‌پردازان، عصر کنونی را، عصر حاکمیت نظام‌های لیبرال دموکراسی نامیده‌اند؛ هر

چند در مورد مصداق گفتمان مسلط در عصر جهانی شدن اختلافاتی وجود دارد، اما نگرش غالب، به تفوق لیبرال دموکراسی در عصر جهانی شدن اذعان می‌کند. (بهروزلک، ۱۳۸۶: ۱۰۷) این تفوق باعث شده است که بسیاری از مفاهیم کلیدی عصر جهانی شدن نظیر آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و... در ذیل تفکر لیبرال دموکراسی تعریف شود و عصر جهانی شدن، تحت تأثیر شدید این تفکر باشد. این نگرش، تنها تفسیری از جهانی شدن (متن) را معتبر می‌داند که مورد نظر مؤلف آن (غرب) باشد. اما هرمنوتیک‌رهای بخش امکانات نظری خاصی ارائه می‌کند که به تفوق لیبرال دموکراسی نمی‌انجامد. در ادامه به برخی از مهمترین این امکانات نظری اشاره می‌شود:

۵-۱. تفسیر دموکراتیک، انسان‌مدار و متعهدانه

باید پذیرفت که مفاهیمی همچون حقوق بشر، دموکراسی و انسان‌مداری، جزو مفاهیم اصلی گفتمان مسلط جهانی امروز است. هر رویکردی اگر در تقابل با این مفاهیم باشد، برای حفظ بقا دچار هزینه‌های فراوان خواهد شد. هرمنوتیک‌رهای بخش در عین حفظ رویکرد دموکراتیک به حفظ امکان نقد نیز می‌پردازد.

رویکرد انتقادی به تفسیر در ارائه آدورنو (Adorno) و هابرماس (Habermas) علوم اجتماعی اثبات را به دلیل جزئی‌نگری و باریک‌بینی، دموکراتیک نبودن و غیرانسانی بودن مورد انتقاد قرار می‌دهند. آنان معتقدند علوم اثباتی در ملاحظه معانی در ذهن مردم و ظرفیت‌های ادراکی و احساسی آنان ناتوان است لذا بستر اجتماعی را غیرانسانی تعریف می‌کند. از طرفی برخی علوم اجتماعی تفسیری همچون هرمنوتیک فلسفی در قبول مسئولیت اخلاقی برای توانمندسازی انسان برای ایجاد تغییر در دنیای اجتماع انسان منفعل است و راهکار آگهی‌بخشی راستین و رهایی‌بخش و بهبود شرایط زندگی را مورد توجه قرار نمی‌دهد و تأثیر و تسلط افراد بر شرایط و بستر جامعه را بیش از حد دیده است. همچنین دیدگاه‌های افراد برابر و یکسان در نظر گرفته می‌شود در حالی که دیدگاه برخی طبقات اجتماعی در راستای تحول و تغییر اجتماعی مهم‌تر است. (ایمان، ۱۳۹۰: ۶۹) لذا اساساً تفسیری که نتواند به رهایی و تغییر بیانجامد نادرست، محافظه‌کار و بی‌ثمر تلقی می‌شود. (محمدپور، ۱۳۸۹: ۶۳-۶۲).

دموکراسی اگر همراه با آگاهی‌بخشی واقعی و به دور از تبلیغاتی که آگاهی‌های کاذب را به وجود می‌آورند نباشد نمی‌تواند در خدمت بهبود شرایط زندگی شهروندان قرار

بگیرد و تنها منافع بنگاه‌های قدرتمند اقتصادی و سیاسی را شامل خواهد شد. در این وضعیت حق برابر انسانها در تعیین سرنوشت خویش نادیده گرفته می‌شود و تحولات اجتماعی نمی‌تواند در راستای منافع اکثریت شهروندان قرار بگیرد. در رویکرد انتقادی این نوع از دموکراسی تنها در راستای سلطه بیشتر بر افراد جامعه است. نظریه انتقادی با اتخاذ رویکرد رهایی‌بخشی تلاش می‌کند تا ناکارآمدی‌های آن نوع از دموکراسی که تنها منافع قدرتمندان را جلب می‌کند نشان دهد و آن را به سموکراسی رهایی‌بخش هدایت نماید.

۲-۵. اصالت آگاهی معطوف به تغییر (آگاهی راستین)

یکی از گزاره‌های اساسی رویکرد انتقادی این است که آگاهی انسان زمانی پر معنا و مهم است که مردم به صورت جمعی عمل کنند نه فردی و آن هم در راستای تغییر دنیای اجتماعی. (ایمان، ۱۳۹۰: ۵۲) در هرمنوتیک انتقادی خلاقیت انسان و ذهنیت اجتماعی او زمانی اصالت می‌یابد که بر عقلانیت و به معنای شکل‌گیری آگاهی راستین (True Consciousness) استوار باشد. در رویکرد انتقادی علاوه بر فهم متن، بحث از درک انسان از واقعیت خارج از خود نیز مطرح است که در تعامل میان محقق و مورد مطالعه و از طریق زبان ابراز می‌گردد. محقق انتقادی به دنبال شناسایی روابط تضاد در واقعیت اجتماعی است که حکایت از نوعی سلطه دارد. (ایمان، ۱۳۹۰: ۷۷)

۳-۵. اصالت کنش معطوف به رهایی یا تغییر (پراکسیس)

تحوّل، یک عنصر اساسی در تفسیر محسوب می‌شود که بر قدرتمندی خلاقیت جمعی انسان‌ها متکی است. پس از فهم مبتنی بر آگاهی راستین و شناسایی روابط تضاد در واقعیت اجتماعی است که حکایت از نوعی سلطه دارد؛ نوبت عرصه عمل و حرکت جمعی به سوی تغییر می‌رسد. لذا تغییر یک بنیان اساسی در هرمنوتیک انتقادی است زیرا آنان معتقدند هدف غایی یک پژوهش تغییر عالم است در این مسیر باید افسانه‌ها فاش شود، حقایق پنهان را آشکار نماید و به افراد و طرف‌های عمدتاً تحت سلطه و ناتوان برای تغییر شرایط کمک نماید. (نیومن، ۱۳۹۰: ۱: ۱۹۸). لذا پژوهشگر انتقادی تنها مفسر نیست کنشگر و عملگراست، از چیدمان موجود ناراضی است و درصدد ایجاد بهبود شرایط است. البته تغییر همواره امری موزون و یک دست نیست. ممکن است در مدت زمان طولانی کند و در عرض زمانی کوتاه سرعت بگیرد. (نیومن، ۱۳۹۰: ۱: ۲۰۰)

۵-۴. کنش ارتباطی (نظریه وفاق)

به طور کلی هابرماس معتقد است علوم طبیعی و اجتماعی با یکدیگر متفاوت است و شیوه‌های متفاوتی از تجربه را به کار می‌گیرند. در علوم طبیعی تجربه حسی محور تأملات علمی است در حالی که در علوم انسانی و تأویلی از «تجربه ارتباطی» استفاده می‌شود. علوم اجتماعی بر درک معنای برگرفته ارتباط با کنشگران اجتماعی تکیه دارد. او عینیت‌گرایی رویکرد اثباتی را رد می‌کند و بر این آموزه خط بطلان می‌کشد که جهان به مثابه دنیایی از واقعیت‌های مستقل از مشاهده‌گران و کنشگران اجتماعی است. از نظر هابرماس واقعیت فرهنگی - اجتماعی به مثابه نظام معنایی نمادین و فرهنگی در خلال زمان می‌تواند دستخوش تغییراتی شود و فرآیند درک این برساخته‌های اجتماعی را گفتگویی (Dialogic)

می‌داند یعنی شرایطی که افراد تجارب خود را در قالب چارچوب مشترکی از معانی فرهنگی رد و بدل کنند. در رویکرد انتقادی پژوهشگر نه یک مشاهده‌گر کناره‌گیر (Disengaged Observer) بلکه شریک متفکر (Reflective Partner) است. (محمدپور، -۱۳۸۹: ۴۳۷)

رویکرد انتقادی هابرماس دارای ماهیتی جدلی و گفتگویی است که مایل به تفهم متقابل (Mutual Understanding) به سمت رهایی (Emancipation) می‌باشد. کنش ارتباطی محور بنیان نظریه و روش اجتماعی انتقادی هابرماس است. او میان گفتمان و کنش ارتباطی تمایز قائل است و می‌گوید کنش ارتباطی تعاملی است که در زندگی روزمره اتفاق افتاده و دعاوی معتبری در آن به صورت محلی پذیرفته می‌شوند درحالی که در گفتمان شکل نامعمولی از ارتباط وجود دارد که مشارکت‌کنندگان خود را به نوعی مجاب به نیروی استدلال بهتر می‌کنند و ارزش‌ها و باورها و هنجارهایی که در زندگی روزمره بدیهی پنداشته شده در گفتمان، به سوژه نقد تبدیل می‌شوند. به طور کلی او در جستجوی امکان یک نظم همکاری‌جویانه‌تر است که راه حل آن ایجاد نوعی زیست جهان است که افراد بر اساس کنش ارتباطی (Communicative action) به درک یکدیگر بر می‌آیند. (نش، ۱۳۹۲: ۲۶۵)

۶. لزوم برون‌رفت از چالش تعارض ارزش‌های جهانی شده

هزینه‌هایی که جمهوری اسلامی به دلیل تفسیر خاص ارزش‌های جهانی شده و هژمون در راستای دفاع از ارزشهای ملی، مذهبی و اعتقادی خود در سال‌های اخیر پرداخته مشهود است.

چند نکته را باید درباره چالش‌هایی که میان ایران و امریکا وجود دارد در نظر بگیریم: در طول تاریخ ایران در بسیاری از مواقع به عنوان نماینده شرق تاریخی با نماینده غرب تاریخی در ستیز بوده است: با یونانی‌ها، رومی‌ها، زمانی که امپراتوری عثمانی به قدرت می‌رسد، ایران عثمانی را به عنوان نماینده شرق تاریخی نمی‌پذیرد و با به وجود آوردن جریان شیعه صفوی در مقابل دولت عثمانی ایستاده و آن را به زیر سؤال می‌برد (نساج، ۱۳۹۱). در دوران معاصر نیز ایرانی‌ها ابتدا انگلیس را به چالش طلبیدند و امروز نیز جمهوری اسلامی ایران با آمریکا به‌عنوان نماینده غرب در چالشی جدی است.

به لحاظ تاریخی ایران و غرب با یکدیگر تعارض داشته‌اند و امکان از بین رفتن آن بدون راه حلی مطمئن کم است. ثانیاً با وجود امکان تقابل نظامی، مهمترین تقابل در عرصه فرهنگی است که در راستای تولید یک نظم جهانی در تلاش برای هژمون کردن ارزش‌های جهانی شده است. بنابراین مهمترین تعارضات و بیشترین هزینه‌های تقابل در این عرصه است. به عنوان مثال یکی از مواردی که تحریم‌های بین‌المللی فراوانی را نیز به بار آورده بحث حقوق بشر است. رویکرد رئیس‌جمهورهای اخیر آمریکا شاهد مناسبی برای بحث مورد نظر است.

سیاست اوپاما درباره حقوق بشر ذیل فهمی که از نظم جهانی وجود دارد قابل فهم است. در نظم جدید، سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و شرکت‌های چندملیتی اقتصادی، نقش پررنگ‌تری ایفا خواهند کرد و مسایلی چون ریشه‌کن کردن فقر، گسترش آزادی‌ها، مسایل محیط زیستی و مهمتر از همه حقوق بشر مورد توجه قرار گرفته است. در این نظم نیز منافع کشورهایی که در رأس نظام جهانی هستند بیشتر تأمین می‌شود. سیاست اوپاما در این راستا بود.

مقابله‌های گروه‌های حقوق بشری با دولت ترامپ هزینه‌های تعارض با ارزش‌های جهانی را نشان می‌دهد. دیده‌بان حقوق بشر دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری منتخب آمریکا را تهدیدی برای حقوق بشر دانست و کمپین او را «تصویر زنده‌ای از سیاست عدم تحمل» توصیف کرد. دیده‌بان حقوق بشر همزمان با انتشار گزارش خود در بیانیه‌ای اعلام کرد: انتخاب دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهوری آمریکا پس از یک کمپینی که «تفرد و عدم تحمل» را تحریک کرد و موجب افزایش نفوذ آن دسته از احزاب سیاسی در اروپا شد که حقوق جهانی را رد می‌کنند، سیستم حقوق بشری پساجنگ را به خطر انداخته است (McAdams, 2016). دولت آمریکا به عنوان یک

قدرت هژمون که نفوذ گسترده‌ای در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی دارد نیز از تیغ نقد‌های جدی دیده‌بان حقوق بشر در امان نیست. این امر نشانه‌ای بر میزان گستردگی گفتمان حقوق بشری است و می‌تواند مبنی بر این باشد که کشورهای که در رده‌های پایین‌تری از قدرت بین‌المللی قرار دارند بی‌شک هزینه‌های بیشتری در رویارویی با گفتمان مسلط حقوق بشر خواهند پرداخت.

روند جهانی شدن و نفوذپذیری مرزها سیاست کشورها را در یک محیط تعاملی و به‌صورت شبکه‌ای تحت تأثیر قرار داده و سبب شده است تا کشورها در یک محیط همبسته نسبت به سیاست‌های یکدیگر (حتی رفتارهای حقوق بشری) با شهروندان خود حساس باشند. امروزه نه تنها حقوق بشر به‌عنوان اصلی مهم در سیاست خارجی کشورها نقش یافته است؛ بلکه کشورها در رعایت موازین آن به‌عنوان عاملی مهم در ارتقای جایگاه خود در صحنه بین‌الملل تلاش می‌کنند؛ ما در عصری زندگی می‌کنیم که در آن گفتمان‌های زیادی در مورد سقوط دولت‌ها و ناکارآمدی حاکمیت‌ها در نتیجه توجه نداشتن به موازین حقوق بشری صورت می‌گیرد.

در رابطه با تعامل حقوق بشر و سیاست خارجی اخلاقیات به‌تنهایی سبب نشده است که حقوق بشر در دستور کار سیاست خارجی کشورهای غربی قرار گیرد و منافع دولت‌ها نیز در این میان سهمیم بوده است. معمولاً آزادی‌های سیاسی با آزادی‌های اقتصادی ارتباطی تنگاتنگی دارد که به‌نوبه خود مبادلات بین‌المللی و موفقیت را به‌دنبال خواهند داشت.

۷. کاربرد هرمنوتیک رهایی‌بخش در کاهش منازعات حاصل از تعارض ارزش‌ها

بسیاری از چالش‌های موجود میان کشورها، از جمله میان جمهوری اسلامی ایران و غرب ریشه هرمنوتیکی دارد. در واقع، این سوء تفاهم‌ها (فهم‌های متفاوت) از مفاهیم مربوط به عصر جهانی شدن است که سبب بروز چالش‌ها می‌شود. به عبارت دیگر، اگر جمهوری اسلامی ایران متهم به عدم رعایت آزادی، دموکراسی و حقوق بشر می‌شود این ناشی از نگاه و معنای واحد و انحصاری از آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در نظام‌های غربی است که با ماهیت جهانی شدن مغایرت دارد و این تعریف انحصاری، مترادف با جهانی سازی است. مفهوم جهانی شدن با هرمنوتیک فلسفی تطابق دارد که راه را برای تفسیرهای گوناگون باز گذاشته و برای پیش‌دانسته‌های مفسران که تحت تأثیر سنت و تاریخ می‌باشد، شأن قائل است. لذا جهانی شدن این امکان را به سایر

کشورها یا بازیگران عرصه بین‌الملل از جمله جمهوری اسلامی ایران می‌دهد که تعریفی از آزادی، دموکراسی و حقوق بشر ارائه دهند که با سنت، تاریخ، پیش‌دانسته‌ها و ارزش‌های مورد نظرشان مطابقت داشته باشد. بنابراین وقتی جمهوری اسلامی ایران صحبت از حقوق بشر اسلامی و یا مردم سالاری دینی می‌کند این مفاهیم در عصر جهانی شدن معتبر است، به عبارت دیگر، این همان تفسیر و فهم مورد نظر مفسر است و عصر جهانی شدن عصر احترام به این تفاسیر است. جدال و تشتت و چندگانگی تفسیر همواره محل کشمکش و تقابل بوده است، در واقع، ادراک استعلایی آمریکایی (غربی) از مفاهیم، موجب شکل‌گیری تقابل و ادراک ایرانی از مفاهیم، سبب تشدید این تقابل شده است. به نظر نگارنده، هرمنوتیک‌رهای بخش می‌تواند الگویی برای تفاهم و درک مشترک و عبور از تقابل باشد. بنابراین طرفین مخاصمه می‌بایست با پذیرش الزامات عصر جهانی شدن که عصر مشارکت، همکاری و ارائه ایده‌های متنوع در عرصه جهانی است به دنبال ساختن جهانی یکپارچه یا نظامی واحد نباشند که این طرز تفکر با تعریف ایشان با مفهوم جهانی شدن مغایر است. بنابراین اهمیت رویکرد هرمنوتیک‌رهای بخش در ارائه راهبردی برای حل چالش‌هایی که شرایط یاد شده برای نظام جمهوری اسلامی ایران فراهم آورده روشن می‌شود.

در هرمنوتیک وابسته به ایده هابرماس، در تعاملات سیاسی و اجتماعی لزومی ندارد دیالوگ‌ها به کرسی نشاندن ایده یا نظری خاص ختم شوند و یا این‌که بر سر موضوعی به توافق برسند و یا دیگری را مجاب کرده نظریه خود را بقبولانند؛ تنها لازم است موجودیت دیگری را به رسمیت شناخته و در درجه بعد به نظریات یکدیگر گوش دهند و این واقعیت تفسیری را بپذیرند که هر چیزی در این جهان حالت چندمعنایی داشته و این خود زمینه اصلی تفاهیم و تکامل تمدنی و داد و ستد فکری و علمی را فراهم می‌نماید. در حالی که کاهش معنا در فرهنگ و تمدنی رشد نماید مجال تعامل و گفتگو و افزایش شکاف‌های هویتی و تخصص با دیگری و دیگران افزایش می‌یابد. (معینی علمداری، ۱۳۸۹: ۷۳)

همچنین رویکرد هابرماس به دموکراتیک شدن زندگی اجتماعی کمک زیادی می‌کند. به بیان معینی علمداری، هنگامی که دالی بیش از یک مدلول مرتبط می‌شود با موضوع چند معنایی روبرو هستیم و زمانی که هر دال بتواند به مدلول‌های متعددی ارجاع پیدا کند در دموکراتیک شدن زندگی فرهنگی نقش زیادی پیدا می‌شود و فرهنگ چند صدایی بال و پر خواهد گرفت. هر ابراز نظری پیش از انتشار در مورد احتمال

نادرستی‌اش تأمل می‌کند و یا حداقل این باور را قبول دارد که به این ایده می‌توان به نحو دیگری نیز نگریست. در تمدن‌هایی که زمینه مساعدی برای گفتگو وجود دارد دال‌های فرهنگی و مصادیق آن انعطاف‌پذیر بوده و آمادگی بیش‌تری برای دیالوگ با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر افزایش می‌یابد. البته وجود مدل‌های متعدّد در یک تمدن به معنای تفسیر دلخواهانه بودن نیست بلکه دامنه‌ای از گشودگی وجود دارد که ایدئولوژیک بودن آن می‌تواند انسدادی بر این بازبودن ایجاد کند.

در حالت ایده‌آل زمانی که قرائت مداراجویانه میان تمدن‌ها و فرهنگ‌ها بر اساس تفاهم ارتباطی و یک ارتباط دو سویه شکل بگیرد محیط مناسب گفتگو و ارتباط که ایده‌آل اصلی است ایجاد می‌شود. در این فراگرد جای گیرنده و گوینده مرتب عوض می‌شود و از دال‌ها و مدل‌های عام رمزگشایی شده گفت و شنودی دوسویه شکل می‌گیرد. اما اگر از یک سو مدارا ضعیف باشد و تنها یک طرف بر منطق گفتگویی پایبند شود امکان ارتباط دوسویه منتفی خواهد شد. این واقعیت دنیای کنونی در پدیده فروگاهی معنای متن در عرصه تمدنی رخ می‌دهد که در آن معناها انعطاف‌ناپذیر شده تکثر رمزگانی کاهش می‌یابد و گفتمان تک منطقی یا تحکم گفتمانی بر تفسیرها حاکم می‌شود. (معینی علمداری، ۱۳۸۹: ۸۵-۸۶ و ۸۱)

خواست همیشه‌گی ایران نفی سلطه و حذف نگرش سلطه از ادبیات غربی‌ها بوده است. دقیقاً همان چیزی که در هرمنوتیک رهایی‌بخش هم دنبال می‌شود. راه حذف سلطه و عبور از نگرش سلطه‌آمیز تفاهم و رسیدن به درک مشترک از سوی طرف‌های مخاصمه است. عقلانیت ارتباطی به کمک خواهد آمد تا سایر کشورها را در عصر جهانی شدن از «سلطه تفسیر واحد» مدنظر هرمنوتیک روشی (جهانی‌سازی) برهاند. یورگن هابرماس (Jurgen Habermas) عقلانیت ارتباطی را «تعهد اجرایی طرف‌ها در کنش‌های متقابل، طرف‌هایی که برنامه‌های خود را برای فعالیت هماهنگ می‌سازند- یعنی در باب موضوعی در جهان خود را برای دیگری قابل فهم می‌سازند.» (Habermas, 1982:342) می‌داند و این همان درک مشترکی است که طرف‌های مخاصمه را به تفاهم خواهد رساند. این درک مشترک می‌تواند از طریق گفت‌وگو حاصل شود. زیرا ضرورت گفت‌وگو زمانی در آدمی پیدا می‌شود که متوجه می‌گردد تفسیری که از خود و جهان پیرامونش دارد، با تفاسیر «دیگران»ی که با آنان مرتبط است، چه آن‌هایی که با او معاصرند و چه آن‌هایی که در گذشته‌های دور یا آینده‌های خیالی قرار دارند، متفاوت است. نیاز به گفت‌وگو از نیاز به دستیابی به فهمی بهتر از تفسیر

دیگران، مقایسه آن با تفسیری که نزد ما اعتبار دارد و دستیابی به تفسیری که فراهم‌کننده روایتی منسجم از خود و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و با آن زندگی خویش را معنادار می‌یابیم سرچشمه می‌گیرد. (Macintyre, 1977:4-69)

۸. نتیجه‌گیری

با مبهم شدن مرز بین ملی و بین‌المللی نیاز به ایجاد فضا برای گفتگوی سازنده بین کشورها که در نهادهایی همچون سازمان ملل گرد هم می‌آیند تا از تبدیل تضاد منافع به مقابله‌های خشونت‌باری چون جنگ بپرهیزند، هر روز بیشتر حس می‌شود. اما با نگاهی به شرایط امروزی جهان احساس می‌شود چندجانبه‌گرایی و ارزش‌هایی که آن را امکان‌پذیر می‌سازند در معرض نقدهای بنیان‌براندازانه‌ای هستند. برای نمونه مفاهیم ارزشی همچون حقوق بشر گرچه ظاهراً در تمامی اعصار معتبرند اما تفسیر آن مفاهیم در دوران‌های مختلف عملاً به اختلاف تفسیر و در نهایت تغییر معانی آن‌ها منجر می‌شود. نکته بعدی اختلاف نظر در بنیادهای معرفتی این مفهوم است. این که حقوق بشر دست‌آوردی جهانشمول است یا مفهومی برآمده از تجربیات غرب، چالشی جدی در گسترش عملی این مقوله در سطح جهان است. در نهایت اشاره شد که عضویت در سازمان ملل یک تعهد بین‌المللی است که می‌تواند نادیده گرفته شود و تا زمانی که ارزش‌های مندرج در منشور سازمان ملل ضمانت اجرایی نداشته باشند، صحبت در باب آن‌ها مانند نصایحی است که می‌تواند به سادگی نادیده گرفته شود. بنابراین راه‌حل‌های جهانی برای ارزش‌هایی همچون حقوق بشر هنوز آرمانی و دور از دسترس است مگر آن که کشورها بپذیرند موجودیت یکدیگر را به رسمیت شناخته و در درجه بعد به نظریات یکدیگر گوش دهند و این واقعیت تفسیری را بپذیرند که هر چیزی در این جهان حالت چند معنایی داشته و این خود زمینه اصلی تفاهم و تکامل تمدنی است.

تجربه نشان داده است که هرگاه ایران و غرب با ایجاد اراده‌ای جدی به گفتگوهای برابر و دور از پیش‌فرض‌های مبتنی بر سنت، تاریخ و ایدئولوژی بایکدیگر روبرو شده‌اند، توانسته‌اند در قلمرو معرفت‌شناسی انتقادی بطلان پیش‌فرض‌ها و گزاره‌های کاذب را مشخص کنند و به فهمی معقولانه و به دور از جزمیت‌های سنت و کج‌فهمی‌های زبان دست یابند. بدین سان، ایران و غرب در مواجهه با هم، نیازمند بسط و الگوپذیری این نوع تأویل و تفسیر از تحولات در عصر جهانی شدن هستند تا

روابطشان را نه بر مبنای مونولوگ‌ها، سنت‌ها، مرجعیت‌ها، نسبیّت‌ها و آگاهی کاذب ایدئولوژیک، بلکه بر مبنای کنش‌های ارتباطی مداوم، دیالوگ‌ها، نقادی‌ها، بازاندیشی‌ها، ادراکات بین‌الذهانی و تفاهم‌ها و توافق‌ها صورت‌بندی کنند. اتخاذ چنین روش هرمنوتیکی است که می‌تواند منافع ایران و غرب را به طور متقابل و هرچند نسبی تأمین کند و آن‌ها را از جریان میراث بی‌پایان تاریخ به سوی تفاهم و رهایی‌بخشی رهنمون کند.

کتاب‌نامه

آشوری، داریوش (۱۳۷۱). «ایدئولوژی، اخلاقیات و فرهنگ»، ماه‌نامه کلک، شماره ۳۲ و ۳۳، آبان و آذر.

ایمان، محمدتقی (۱۳۹۰). مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

بهروزلک، غلامرضا (۱۳۸۶). جهانی شدن و اسلام سیاسی در ایران، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

پالمر، ریچارد (۱۳۷۷). علم هرمنوتیک، ترجمه سعید حنایی کاشانی، چاپ چهارم، تهران: نشر هرمس. جامی، مهدی (۱۳۹۶). ما بیشتر از آن که فکر کنیم چپ هستیم؛ به بهانه گذشت صد سال از انقلاب اکتبر،

<https://www.radiofarda.com/a/October-revolution-impacts-Iranian-contemporary-history/28823183.html>

دیباچ، سیدموسی (۱۳۷۶). «امکان هرمنوتیک سیاست (ورودی تطبیقی به شرایط و مقدمات آن)»، مجله نامه فلسفه، شماره ۱، پاییز.

شفیعی، امید (۱۳۹۳). «سیاست در سپهر سعادت»، مجله سوره، شماره چهارم. قابل مشاهده در آدرس: <http://www.sooremag.ir/%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85/%D8%B3>

قرلسفلی، محمدتقی (۱۳۹۰). «بومی‌گرایی در عصر جهانی شدن‌ها»، فصلنامه سیاست، شماره ۲۰، زمستان. قرلسفلی، محمدتقی (۱۳۹۳). «فلسفه سیاسی در عصر جهانی»، نشریه راهبرد، شماره ۷۲، پاییز.

محمدپور، احمد (۱۳۸۹). روش در روش: درباره‌ی ساخت معرفت در علوم انسانی، تهران: جامعه‌شناسان.

محمدزاده ابراهیمی، فرزاد؛ ملکی، محمدرضا (۱۳۹۵). «دکترین سیاست خارجی اواما و رژیم صهیونیستی»، روابط خارجی، شماره ۳۱.

هرمنوتیک انتقادی؛ امکان‌سنجی حصول توافق بر روی مفاهیم و ... ۵۵

مزروعی، خسرو؛ غربی مفرّد، محمد کمال (۱۳۹۳). «پست مدرنیسم و جهانی‌شدن فرهنگ با تأکید بر دیدگاه انتقادی ژان فرانسوا لیوتار»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال هفتم، شماره ۲۶. معینی‌علمداری، جهانگیر (۱۳۸۰). موانع نشانه‌شناختی گفتگوی تمدن‌ها، انتشارات هرمس. معینی‌علمداری، جهانگیر (۱۳۸۹). روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

نساج، حمید (۱۳۹۱). «ادوار تاریخی شناخت «دیگری» در غرب و شرق با تأکید بر نگاه محققان معاصر»، مطالعات تاریخ فرهنگی، سال سوم، شماره ۱۲، تابستان.

نش، کیت (۱۳۹۲). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی‌شدن، سیاست و قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.

هابدن، استفن (۱۳۷۹). روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ترامپ: آمریکا به فکر آرزوهای بزرگ و پرواز به سوی ستارگان خواهد بود

<http://www.enter.news/fa/news/interesting/120051/>

Bamford. Paul (1992). "the Ambiguity of the Categorical Imperative, in: Critical Assessments", Edited by Ruth F, Chadwick, Volume 3, *Kant's Moral and Political Philosophy*, First Edition, London: Routledge.

Gadamer, H.G. (1990). *truth and method*, new york: Seabury Press.

Habermas, J. (1970). *Towards a Theory of Communicative Competence*, inquiry 13.

Habermas, J. (1982). *Der Philosophische Diskurs der Moderne*, Frankfurt: Suhrkamp.

Khatib, Lina (2011). "The Arab Spring Casts Obama as United State Public Diplomacy Messenger", Available at: <http://uscpublicdiplomacy.org> (Accessed on: 2013/2/29).

MacMillan, John and Linklater, Andrew (1995). *Boundaries in Question: New Directions in International Relations*, London: Printer Publishers Ltd.

Macintyre, Alasdair (1977). *Epistemological Crises, Dramatic Narrative and the Philosophy of Science*, The Monist.

Pennenberg, Wo (1967). *Hermeneutics and Universal History in History and Hermeneutic*, New York: Harper & Row.

McAdams, Dan (2016) “The Mind of Donald Trump”, *The Atlantic*, 16 June; Available at: <https://www.theatlantic.com/magazine/archive/2016/06/the-mind-of-donald-trump/480771/>

Neuman, W. Lawrence. (1997). *Social Research Methods: Qualitative and Quantitative Approaches*, Boston and London: Allyn and Bacon.

Rawls, John (1972). *A Theory of Justice*, London: Allyn and Bacon.

Wood, Allen W. (2008). *Kantian Ethics*, New York: Cambridge University Press.

“White Oak Document; Available” (2009). Available at:

<<http://www.mountainrunner.us/files/whiteoak>> (Accessed by 17 June 2011).